

دو صد سال مقاومت کابل در برابر حملات اعراب

(۲)

کابل و سپاه طاووسان:

حجاج که از خبر شکست عبيدالله در کابل متغیر گشته بود، به خلیفه عبدالملک خیر دادکه اگر لشکر فراوان به کابل فرستاده نشود، هر آئینه ترتیب و یارانش بر آن غالب آیند. چون این نامه بدربار خلیفه رسید، خلیفه عبدالملک به جواب او چنین نوشت: "نامه ات رسید واز آنچه در سیستان به مسلمانان رسید، آگاه گشتم. آنهای که کشته شدند اجرشان بر خداست، اما در باره فرستادن لشکر به سرزمینی که مسلمانان در آن چنین سرنوشتی را دیدند، رأی من همانست، که رأی تو بر آن قرار گیرد، موفق باشی." (افغانستان بعد از اسلام، ص ۵۳)

حجاج این بار سپاهی ۴۰ هزار نفری، مرکب از ۲۰۰۰۰ نفر از بصره و ۲۰۰۰۰ نفر از جنگجویان کوفه را انتخاب و در تحت قیادت عبدالرحمن بن اشعث جنگ کابلشاه فرستاد. حجاج کلیه موجب و حقوق این سپاه را که دو میلیون درهم میشد پیش از پیش به این قشون پرداخت. سربازان آن را به اسب و سلاح بیاراست. این سپاه آنقدر مجهز و مجلل بود که نام «جیش الطواووس» یعنی لشکر طاووسان را بخود گرفت. (۳۶)

این سپاه در اواخر سال ۷۹ هجری (اوایل ۶۹۹ میلادی) به سیستان مواصلت ورزید. در خطبه ای که این اشعث در زرنج ایراد کرد همه جنگ آوران عرب سیستان را زیر پرچم خود فرا خواند. در همین وقت سپاه دیگری از طبرستان بسرکردگی برادران اشعث به نامهای قاسم و صباح نیز به او پیوستند. این اشعث در سال ۸۰ بقصد حمله بر کابل شاه حرکت نمود و بست را پایگاه عملیاتی خود بسوی کابل برگزید.

شهر بست در مشرق زرنج دومین شهر مهم سیستان بشمار میرفت و میتوانست دشواریهای خاصی برای عربهای مستقر در زرنج ویا قلمرو زنبیلها پیش آورد. این شهر از نقطه نظر سوق الحیثی وکنترول بر قلمرو زنبیلها، جایگاه مناسبی برای استقرار یک قرارگاه نظامی نیرومند از سپاهیان عرب پنداشته میشد. به همین خاطر بود که بست در عهد حکومت اموی به حیث قرارگاهی نیرومند نظامی فرماندهان عربی در آمد. افزون بر آن داوطلبان جهادی یا غازیان محلی برای تاخت و تاز بر قلمرو زنبیل در آنجا گرد می آمدند و همراه بالمشکرهای عربی گاه گاهی بر قلمرو زنبیل می تاختند و تا غزنه و کابل پیشروی میکردند. در یکی دو مورد زنبیل ها دست به ضد حمله زدند، و تا بست و زرنج پیش رفتند و موقعیت اعراب را در این نواحی دستخوش خطر کلی ساختند.

کابلشاه از این لشکرکشی به هراس افتاد و از تلفات مسلمانان در سفر جنگی "جیش الفنا" ابراز تأسف و پیشنهاد کرد که به قرار گذشته خراج به پردازد و گروهانهایی که عبيدالله برای دستیابی به صلح پیش او فرستاده است باز فرستد. اما این پیشنهاد مورد قبول سپاهسالار عرب قرار نگرفت.

زنبیل (یا زنبیل) مشاور هوشیاری از خوارج داشت که از زمان زیاد بن ابیه در سیستان زندگی میکرد. به مشورت او زنبیل از پیش سپاه طاووسان به شرق عقب نشست. این اشعث برادر خود قاسم را به الرخج فرستاد تا در آنجا مستقر شود. قاسم وقتی به الرخج رسید دریافت که جز بیوه زنان کسی باقی نمانده است. زنبیل مثل گذشته به آهستگی عقب می نشست و سپاه عرب او را تعقیب میکرد، اما لشکریان عرب که در طول راه گاو و گوسفند و اندوخته های مردم را اغتنام میکردند، آنقدر سنگین بار شده بودند که توان حرکت سریع را نداشتند.

این کندی حرکت در راه های دشوار گذار، فصل زمستان را نزدیک میساخت. عیدالرحمن مجبور شد جنگ فیصله کن را به بهار سال آینده موکول کند و بنابراین توسط نامه از حجاج اجازه خواست، ولی این چیزی بود که حجاج آن را نمی پذیرفت و بنابراین عبدالرحمن را مورد عتاب قرار داد و کتبا او را متهم به ترس و جبن و تهدید به عزل نمود. عبدالرحمن که مردی مدبر و دلیری بود، برآشفت و فرمان حجاج را با دستکاری در اجتماع سپاه قرائت نمود که در آن برخی از رجال و سرکردگان سپاه برطرف و برخی بجای آنها نامزد شده بودند و نیز امر شده بود که: بدون

درنگ بر زابل و کابل حمله کنند، آبادیها را ویران و زنان و مردان را اسیر نمایند. سرداران عرب چون ابوظیف و عمر و عبدالؤمن ربیعی مخالفت خود را با این فرمان ابراز داشتند و اولی خطابه ای برضد حجاج داد و گفت: «اگر سپاه پیروز شود، غنایم و باج و خراج از آن حجاج است و اگر دشمن بر شما چیره شود، شما در نظر حجاج پست و دون همت خواهید بود. درحالی که این مملکت گورستان ابدی شماسست و دیگر به دیدار عزیزان و خانواده های خود نخواهید رسید. سقیات حجاج در این کشور، شبیه سقیات فرعون در رود نیل است. پس بیایید که دشمن خدا(حجاج) را خلع و با امیر خود عبدالرحمن بیعت کنیم و عوض کابل به کوفه رویم و حجاج را از وطن خود طرد نمائیم.» سپاه عرب با شخص عبدالرحمن با سوگند قرآن بیعت کردند. (۳۷)

سپس عبدالرحمن ابن اشعث عیاض بن همیان بکری سدوسی و عبدالله بن عامر تمیمی را به جانشینی خود در سیستان برگزید و اولی را به حکومت بست و دومی را به حکومت زرنگ گماشت. همچنان بازنیل صلح کرد به این شرط که اگر او پیروز گردد از زنبیل دیگر خراج نخواهد گرفت و اگر از حجاج شکست خورد زنبیل وی را در کابل پناه دهد. (۳۸) سپاه طاوسان را با خود گرفت و بر حجاج بشورید و گویند در نزدیکی کوفه در هشتاد حرب، حجاج را هزیمت داد ولی در حرب هشتاد و یکم از طرف قشون حجاج شکست خورد و دوباره به سیستان روی آورد ولی حاکم دست نشانده او عبدالله بن عامر دروازه های زرنگ را بروی ابن اشعث بست، اما مردم سیستان از او حمایت کردند. عبدالرحمن ناگزیر چند روزی در بیرون شهر لشکرگاه زد، ولی مجبور شد رهسپار بست گردد. حاکم بست عیاض بن همیان ابن اشعث را پذیرفت ولی همینکه به شهر داخل شد وی را در بند کرد بدان امید که با دستگیری ابن اشعث حجاج به او امان دهد و از گناهانش درگذرد. اما وقتی زنبیل از قضیه مطلع شد، به بست آمد و آن شهر را در محاصره گرفت و عیاض را تهدید کرد که اگر به او آزار رسانی و یا آسیبی دهی، من از اینجا نخواهم رفت تا ترا نکشم و خانواده ترا اسیر و اموال ترا به غارت نسپرم. عیاض از تهدید زنبیل بر جان خود ترسید و ابن اشعث را با گروهی از سپاهیان به زنبیل تحویل داد و زنبیل وی را بگرمی پذیرفت و حرمت بسیار نهاد. (۳۹)

در این میان قسمت بیشتر سپاهیان او که شمارشان از تازی و سگری به ۶۰ هزار میرسید در سیستان باقی مانده بودند. در میان سپاه ابن اشعث، سرکردگانی چون عبدالرحمن بن عباس هاشمی و عبدالله بن عبدالرحمن بن سمره وجود داشتند و اینان سپاه را بشورش واداشتند و زرنگ را شهر بندان کردند و آن را از دست عبدالله بن عامر بیرون آوردند و به ابن اشعث پیغام فرستادند که به سیستان باز گردد. چون ابن اشعث در دست شاه کابل بود، شورشیان با شنیدن آوازه آمدن سپاه شام تحت سرکردگی عماره بن تمیم بیماناک گردیدند. رهبران سپاه میدانستند که نمی توانند چشم عفو از حجاج داشته باشند، پس بسوی خراسان حرکت کردند و امیدوار بودند که هم قبیلگان عراقی ایشان در خراسان به پشتیبانی از ایشان برخیزند. آنان هرات را به تصرف خود در آوردند و حاکم محلی رقاد بن عبید ازی را کشتند. این عمل سبب شد تا والی خراسان (یزید) برضد شان اقدام کند، و سپاه شورش را تار و مارو عده ای را گرفتار نماید. وی برخی از سرکردگان شورشیان را که از قبیل او از یمن بودند توانست از زیر ساطور حجاج نجات ببخشد، ولی بقیه را نزد حجاج بفرستد و حجاج تمام آنان را در شهر نوبنیاد واسط گردن زد. (۴۰)

بدستور حجاج سپاه عظیمی از خراسان تحت قیادت «مفضل» برادر یزید والی خراسان، برای دستگیری ابن اشعث بسوی سیستان حرکت کرد و در نبردهای که با سپاه ابن اشعث در سیستان نمود، ابن اشعث شکست خورد و بسوی قلمرو زنبیل کشید و سپاهیان قتیبه سیستان را به جرم هواداری از ابن اشعث ویران نمودند.

حبیبی، از قول طبری میگوید که، حجاج نامه تهدید آمیزی به رتبیل نوشت و ابن اشعث را از او مطالبه کرد. حجاج تهدید کرده بود که اگر ابن اشعث را به او نسیارد با فرستادن یک میلیون سپاه کشور او را تباه خواهد ساخت مگر مقدسی، مورخ عربی که کتاب البده و التاریخ خود را در سال ۳۵۵ هجری در شهر بست نوشته، متذکر شده که حجاج مبلغ یک میلیون و چهارصد هزار درهم را با عماره بن تمیم پیش رتبیل فرستاد، تا عبدالرحمن را به او تحویل کند. رتبیل او (عبدالرحمن) را در غل و زنجیر کشید و تسلیم نمود.*

در هر حال سرانجام عربی که در دربار رتبیل حضور داشت باب گفتگو با حجاج را باز نمود. حجاج پیشنهاد کرد که اگر زنبیل ابن اشعث را بدو تسلیم کند وی تا هفت سال از پرداخت خراج معاف خواهد بود. سرانجام پیمانی بسته شد که در آن شرط گردیده بود: **مسلمانان تا ده سال بر قلمرو زنبیل نتازند و پس از پایان این مدت وی سالانه ۹۰۰ هزار درهم خراج دهد.**

قرار شد ابن اشعث را با تنی چند از همراهان و خانواده اش به نماینده حجاج عماره بن تمیم تسلیم کنند، اما پیش از اینکه این کار انجام گیرد، ابن اشعث خود را کشت. بروایت تاریخ سیستان، کابلیشاه عبدالرحمن را گرفت و یک پای او را با یک زندانی دیگر در بند نهاد و این دو همدین مدتها در بند بودند. سرانجام ابن اشعث خود را از بامی در رخج فرو انداخت و هردو همدین جان دادند (۸۵ هجری). بدستور رتبیل سر عبدالرحمن از تن جدا و برای حجاج فرستاده شد. (۴۱) بدین ترتیب داستان شورش سپاه طاوسان به پایان رسید.

طغیان نیزک بادغیسی در تخارستان:

در سال ۸۶ هجری قتیبه بن مسلم باهلی که در خون خواری و ظلم دست کمی از حجاج نداشت، بحیث والی و فرماندار خراسان مقرر شد. اقدام اول قتیبه اعزام برادرش صالح بن مسلم برای تصرف دژ ترمذ بود که از سال ۷۷ هجری در دست یکی از شورشیان محلی بنام موسی بن عبدالله افتاده بود تلاش های والی خراسان امیه بن عبدالله در مدت چهار سال حکومتش بجای نرسید تاموسی را از شهر ترمذ که دژ استراتژیکی مهم برگزیده رودخانه آمو بود خارج سازد. گرچه امیه در سال ۷۷ هجری سفر جنگی به ترمذ نمود، مگر نیروهای او در مقابل با شورشیان کم آوردند و نزدیک بود بشکست و رسوایی قشون عرب بیانجامد مگر او بادرک موقعیت سپاه خود با شتاب عقب نشینی کرد. و همین امر سبب بی اعتباری او نزد خلیفه عبدالملک گردید، امیه از خراسان برطرف و بجای او یزید بن مهلب، سرداری که ظلم و خون ریزی های او را قبل از این در طبرستان و گرگان شرح کردیم، در سال ۸۴ گماشته شد. (۴۲)

یزید بن مهلب باری بر بادغیس حمله نموده بود و دژ نیرومند آنرا از دست هواداران نیز خارج کرده بود. نیزک که مقام حکمرانی از جانب «بیغو» (لقب حکمرانان هفتالی یافغلی) ملک تخارستان در بغلان داشت (۸۴ هجری)، اکنون بر ضد سلطه عرب در بلخ و تخارستان قیام کرده و علم استقلال برافراشته بود. در سال ۸۶ هجری قتیبه بن مسلم بن عمرو باهلی والی خراسان که در خون ریزی و ظلم با حجاج برابری میکرد، شورش مردم تخارستان را بسختی سرکوب نمود. قتیبه وقتی به قصد حمله بر تخارستان حرکت میکرد، سپاه را با سلاح و مرکب سان دید. سپاهی که بقول مرحوم پوهاند حبیبی «در تحت فرماندهی قتیبه نه هزار نفر از اهل بصره، و هفت هزار از قبیله بکر، و ده هزار از قبیله تمیم و چهار هزار از قبیله عبدقیس، و ده هزار از قبیله ازد، و هفت هزار نفر کوفی بودند که جمله ۴۷ هزار لشکر عربی نژادخالص و هفت هزار از موالی در تحت قیادت حیان نبطی بودند. قتیبه همواره از مردم بومی نیز لشکر می آراست: چنانچه از مردم خراسان تا بیست هزار نفر لشکر گرفته بود که با لشکر عربی در خدمت می بودند.» (۴۳)

قتیبه با این سپاه از مروالروود بطرف طالقان حرکت کرد، «دهقان بلخ و بعضی از بزرگان آنجا به پیشوازی آمدند» و شهر بدون مقاومت تسلیم شد. پس از تصرف مجدد بلخ شهریاران سایر امیر نشین های تخارستان یکی پس از دیگری با قتیبه صلح کردند: ابتدا تیش یک چشم شاه چغانیان، با هدایا و کلید طلائی به استقبال او آمد و قتیبه را به سرزمین خود برد. (۴۴) چون قتیبه به قصد چغانیان شهر راترک کرد، او را همراهی کردند. قتیبه پس از عبور از رودخانه (جیحون) و رفتن به چغانیان، خبرهای مبنی بر نافرمانی بلخیان که بار دیگر دست به شورش زده بودند، شنید. دوباره به بلخ بازگشت و پس از نبردی سخت شورش راسرکوب و گویا شهر بلخ را نیز ویران نمود. زیرا طبری در شرح حوادث سال ۹۲ هجری میگوید: «در آن وقت شهر بلخ ویران بود.» (۴۵)، در این ایام دارالملک را از بلخ به بروقان واقع در سه کیلو متری شهر برده مسجد جامعی در آنجا ساختند. طبری از قول باهلین گوید: در همین نبردها زن برمک پدر خالد بن برمک، متولی نوبهار، اسیر و از آن برادر قتیبه گردید، اما اضافه میکند که این گفته را معتبر ندانسته اند. (۴۶)

قتیبه پس از صلح با شاهان تخارستان با نیزک طرخان (شهباده بادغیس) وارد مذاکره شد. وی به قلعه خود در بادغیس بازگشته بود که در سال ۸۴ هجری بدست یزید بن مهلب افتاده بود. طبری از کعب بن معدان اشعری ابیات زیر را در وصف قلعه نیزک و فتح آن آورده است.

دژ بادغیس که هر که در اوج آن جا گرفت،

بر شاهان تفوق داشت،

و هر چه میخواست، میکرد.

دژ بلند، جانیکه پیش از آن

هر پادشاهی قصد آن کرده بود،

با سپاهی مقابل شده بود که او را

عقب رانده بود.

از بس که دور است پنداری آتش آن،

به هنگام شب یکی از ستارگان است.

وقتی آن را محاصره کرد،

دلهایشان در سینه تنگ شد،

و به حکم وی تسلیم شدند.

ساکن قلعه از پس دوران عزت

به ذلت افتاد و خراج داد،
و به ذلت و مغلوبیت اعتراف کرد.

طبری می افزاید: «نیزک قلعه را اهمیت میداد و چون آن رامی دید، سجده می برد» (۴۷) گویا از زمان حمله یزید به بادغیس، عده بی از مسلمانان اسیر شده به دست نیزک افتاده بودند. قتیبه در نامه ای از او خواسته بود که مسلمانان را آزاد سازد او نیز چنین کرد. پس از آن سلیم ناصح، یک از ایرانیان صاحب نفوذ را پیش نیزک فرستاد و او را به صلح فراخواند و عده دادگه به او امان دهد در عین حال تهدید کرد که «اگر پیش او نیاید به غزای او خواهد رفت و آنقدر در تعقیب او خواهد کوشید تا ظفر یابدیا در این کار جان دهد.» (۴۸)

بقول یعقوبی، نیزک سلیم را دوست خود میدانست (۴۹) اما در قبول صلح دودل بود. سلیم که نیزک را ابوالهیاج (پدر جنگها) خطاب میکرد، سرانجام به قبول صلح و اداشت «نیزک با سلیم به نزد قتیبه آمد و مردم بادغیس با وی صلح کردند به سال ۸۸ هجری، به شرط آنکه وارد بادغیس نشود.» (۵۰) بدین ترتیب قتیبه به یاری مسلمانان خراسانی راه را برای لشکرکشی به نواحی واقع در شمال جیحون هموار نمود. و نیزک هم بانبروهای تحت فرمانش، قتیبه بن مسلم را در فتوحات بر ماوراء النهر همراهی کرد. قتیبه از روی احتیاط در لشکرکشی هایی که طی سالهای ۸۷-۹۰ هجری برای فتح بخارا انجام داد، نیزک را نیز همراه برد. با فتح بخارا در سال ۹۰ هجری موفقیت سیاسی بزرگی نصیب اعراب شد، بدین معنی که پادشاه سمرقند از قتیبه تقاضای صلح کرد و قتیبه آنرا پذیرفت و بعد از برقراری صلح، قتیبه به مرو باز گشت و نیزک نیز همراه وی بود. (۵۱)

موفقیت اعراب و قوام گرفتن کار دولت اسلامی در خراسان ناچار امید فرمانروایان محلی را برای باز یافتن استقلال از دست رفته خود به یأس مبدل ساخته بود. همین امر انگیزه اصلی شورش بزرگ سالهای ۹۰-۹۲ هجری در تخارستان گردید. کانون شورش همچنان در بادغیس، و سازماندهنده آن نیزک طرخان بود. نامبرده که قبول مذاکره با سغدیان را تحمل برضعف و سستی قتیبه میکرد، کوشش نهایی را برای براندازی سلطه اعراب در این خطه انجام داد. (۵۲)

نیزک به این دلیل که قتیبه خدمات او را پاس نمی دارد، به یارانش شکایت کرده بود که «بمن بدگمان است، من نیز از او در امان نیستم» سپس به ناسزاگویی به اعراب پرداخته، به تلخی از آشتی با قتیبه و طرخون (پادشاه سمرقند) یاد کرده بود که «بارها با وی جنگ کرده و چون فدیة ای به او داد پذیرفت و خوشنودی کرد، این مردی پرسطوت و بدکاره است، اگر از او اجازه گیرم و باز گردم صواب باشد.» (۵۳) گویا شورش رتبیل در سیستان نیز مایه دلگرمی نیزک شده بود. شعبان گوید، آنگاه که عزم خود را برای قیام علیه قتیبه جزم کرد، از رتبیل یاری خواست و شاید به همین دلیل باشد که سردار عرب بعد از آنکه او را به صلح وادار کرد، بیدرنگ به سیستان لشکر کشید. (۵۴)

نیزک در آمل و در راه بازگشت به مرو از قتیبه اجازه گرفت و با نیروهایش به دیار خود بازگردید. وی برای آنکه از دسترسی افراد قتیبه در امان باشد، راه بلخ را در پیش گرفت و «شتابان برفتند تا به نوبهار رسیدند که فرود آمد و آنجا نماز کرد و برکت جست.» سپس دیده بانی بر دروازه شهر گمارد که «بنگرد و چون فرستاده قتیبه را دیدند که از شهر گذشت و از در برون شد، نباید به بروقان برسد، مگر وقتی که ما به تخارستان رسیده باشیم.» (۵۵) به گفته یعقوبی، نیزک در تخارستان با «عجمها مکاتبه کرد و لشکرها فراهم ساخت.» (۵۶)

نیزک در سال ۹۰ هجری اتحادیه بی از ملوک و امیران محلی را بر ضد سلطه قتیبه تشکیل داد. در این اتحادیه بقول طبری «اسپهبد بلخ، بیغو شاه تخارستان، باذان امیر مرو و الرود و ترسل شاه فاریاب و جوزجانی شاه جوزجان» همدست شده بودند. در این ضمن کابلشاه یا «رتبیل» وعده داده بود که هرگاه این اتحادیه مغلوب بشود، کابل پناهگاه ایشان خواهد بود. (۵۷) با این مقدمات، نیزک بادغیسی که محرک اصلی این حرکت بود در نوبهار بلخ پرچم آزادی برافراشت و مردم تخارستان و بلخ و گوزگانان و فاریاب (میمنه و سرپل) و مرو و الرود و تالقان را برای مقاومت و حصول آزادی بر ضد حکومت قتیبه به قیام فرا خواند. سپس مردم تخارستان نماینده عرب محمد بن سلیم ناصح را از تخارستان اخراج کردند. (۵۸) قتیبه با اطلاع از این شورش در سال ۹۱ قمری بیدرنگ برادرش عبدالرحمن را با ۱۲ هزار جنگ آور مروی راهی بلخ نمود تا زمستان را در بروقان اردو زند و آماده پیکار با نیزک باشند و سپس در بهار به طرف مقر شورشیان رهسپار گردند. قتیبه نامه هایی به «ابرشهر (نیشاپور)، ابیورد، سرخس و مردم هرات نوشت که پیش وی آیند و زودتر از وقتی که پیش وی می آمدند، بیامند.» (۵۹)

بنابر مینورسکی، قتیبه در رأس ۵۳ هزار لشکر خود ابتدا بر مرو و الرود حمله کرد و پس از نبردی خونین در طالقان مرو و الرود (بین بادغیس و میمنه)، هم پیمان نیزک را تسلیم شد و یاگریخت، شاه فاریاب نیز تسلیم شد و شهریار گوزگان به کوهستانها گریخت، آنگاه قتیبه بسوی بلخ کشید و اسپهبد بلخ با مردم خود به پیشواز وی آمد و قتیبه وارد بلخ شد. (۶۰) و یکروز در بلخ ماند و سپس همراه با عبدالرحمن و سپاه مرو خود را به دره خلم رسانید، نیزک قبل از او از دره گشته بود و در «دره بغلان اردو زده بود و جنگ آورانی بر دهانه دره و تنگه های آن گماشته بود تا از آن پاسداری کنند و در

آنسوی دره نیز در قلعه استوار جنگجویانی نهاده بود.» (۶۱) به گفته مداینی قتیبه چند روز بر دهانه تنگه متوقف مانده بودو با یاران نیزک نبرد میکرد، اما نمی توانست وارد دره شودکه «تنگه ای بودو رود از میان آن میگذشت و راهی که به نیزک برسد جز دره نمی شناخت و بیابانی که عبور سپاه از آن میسر باشد نبود.» (۵۲)

قتیبه در فکر چاره کار بود که شاه سمنگان وروب به شرط امان راه را به او بنمود و بدین ترتیب قتیبه توانست به قلعه مشرف بر راه ورود به دره دست یافته، آنرا بگیرد.» (۵۳) مینورسکی میگوید: قتیبه پس از آنکه سمنگان را تسخیر نمود لشکر نیزک را تار ومار نمود و تا چهار فرسنگ هواخواهان او را بردار آویخت و دو پسر نیزک را نیز به سختی بکشت. سپس مینورسکی دره ها و تنگه هایی را که محل پیکار های بعدی قتیبه بانیزک است شرح داده گوید: پس از پیشروی سردار عرب، نیزک ناچار محل خود را واقع در دره رود سرخاب (دوشی) مابین بغلان و بامیان ترک کرده، به شهر برفک رفت. سپس خود رابه دره و معبر چهار دره رساند و در مرکز «اسکند» واقع در نزدیکی یکی از قله های هندوکش مستقر گردانید. از آنجا که زمستان سر رسیده و برف این خطه را پوشانیده بود، در همین محل توقف کرد. این همان قلعه ای است که در تاریخ بنام «دژگرن» یاد شده و جز یک راه دشوار گذار راه دیگری بخارج نداشت. محاصره دژگرن دو ماه بطول انجامید، اندک اندک آذوقه او روبکاستی نهاد و آبله میان سپاهش افتاده بودکه از جمله بیغو سالخورده نیز بدان مبتلا شده بود. قتیبه نیز از زمستان بیم داشت و از این روی بار دیگر سلیم ناصح را به عرض مصالحه نزد نیزک فرستاد و او را به وعده زهار و امان بجان نزد خود فرا خواند. وقتیکه نیزک فریب این وعده را خورد و با اطمینان به امان جان خود و افرادش نزد قتیبه رفت، قتیبه برخلاف وعده هایش، نیزک را خایانه بادو برادرزاده اش (رسول و عثمان) و ۱۲ هزار عسکرش با قساوت و حشیا نه همگی را گردن زد و به این صورت قیام رابخاک و خون کشید. (۶۴) سالها بعدیکی از شعرای عرب (ثابت قطنه) کشتن نیزک را نامردی و پیمان شکنی دانسته بدینگونه آنرا بر خ باهلان میکشد:

مپندار که نامردی خردمندی است ،
باشد که کار از آن بالا گیرد،
اما پس از آن فرو افتد. (۶۵)

بدهدی حجاج در برابر کابلشاه :

قتیبه در سال ۸۶ هجری بعد از صلح با نیزک مامور رفتن به سیستان شد، ولی پیش از خود برادرش عمرو بن مسلم را به سیستان فرستاد. در این میان اشعث بن بشر یربوعی از سیستان نزد حجاج رفت و چون مردی فصیح الکلام بود، حجاج بعد از شنیدن گزارش امور سیستان، او را به حکومت سیستان گماشت و دستور داد به جنگ زنبیل پردازد. در حالی که از قول و قرار حجاج با زنبیل مبنی بر معافیت ده ساله از خراج کابل سه سال بیشتر نگذشته بود، سپاه عرب بسرکردگی اشعث از سیستان بر قلمرو زنبیل حمله برد و در بست با زنبیل به نبرد پرداخت. زنبیل ناچار شد با پرداخت مبلغی با اشعث صلح کند، اشعث موضع را به حجاج گزارش داد ولی حجاج این مال الصلح را نپذیرفت و او را معزول کرد (۸۸ هجری) و به قتیبه دستور داد خود به جنگ رتبیل برود. اما قتیبه که از سال ۸۷ تا ۹۰ هجری مصروف فتح بخارا و خوارزم و سرکوب کردن شورش تخارستان بود، فرصت نکرد به نبرد زنبیل برود، بناچار باز برادر خود عمرو را به سیستان فرستاد و عمرو از سیستان به عزم نبرد عازم بست گردید. کابلشاه که می دانست اعراب بخاطر پول و غنیمت می جنگند، این بار حاضر شد در بدل پرداخت سالانه ۸۰۰ هزار درهم خراج با عمرو صلح کند. عمرو موضوع را به قتیبه اطلاع داد و او به حجاج نوشت، مگر حجاج از این سازش عمرو با زنبیل نیز بخشم آمد و وی را از سیستان فراخواند و به قتیبه دستور داد شخصاً به جنگ زنبیل بشتابد. (۶۶) قتیبه که از سال ۹۰ تا ۹۲ هجری بسرکوبی شورش نیزک بادغیسی مشغول بود، فقط در سال ۹۲ هجری توانست دوباره بر سیستان برود و زنبیل را که در سیستان بعد از عزل برادرش عمرو شورشی برپا کرده بود به مصاف بطلبد و بر قلمرو او بتازد.

در سال ۹۲ هجری قتیبه برای بار دوم در رأس لشکر فراوان بر سیستان تاخت و پس از کشتاری عظیم در آنجا، بقصد حرب زنبیل و بسوی بست حرکت کرد. بگفته علی میرفطروس : مردی چنگ نواز در کوی و برزن شهر سیستان که غرق در خون و آتش بود، از کشتارها و جنایات «قتیبه» قصه ها میگفت و اشک خونین از دیدگان بازماندگان مقتولین، جاری میساخت و خود نیز خون میگریست: و آنگاه چنگ خویش بر میگرفت و میخواند: با این همه غم در خانه دل، اندکی شادی باید، که گاه نوروز است... (۶۷)

قتیبه هنگام ترک سیستان، عبدربه بن عبدالله لثی را بحیث نماینده خود در سیستان گذاشت و بعد نعمان بن عوف پیشکری را بجای عبدربه گماشت. بگفته صاحب تاریخ سیستان قتیبه از سیستان به بست رفت و در بست هزار جفت گاو کارگر (قلبه) جمع کرد [این ناحیه در جنوب بست اکنون بنام هزار جفت یاد میشود] و دوهزار مرد برزیگر با

ادوات کشت با سپاه همراه ساخت و به جنگ زنبیل بسوی کابل کشید. وطوری وانمود کرد که با این هزار جفت گاو زمینهایی را که میتواند به تصرف درآورد کشت میکند و حاصل آنرا صرف سپاه می نماید و تا زنبیل را شکست ندهد از نبرد دست نخواهد گرفت. زنبیل وقتی از این تصمیم قتیبه مطلع گردید، دچار خوف و اضطراب شد و به قتیبه پیشنهاد نمود که حاضر است سالانه **دو هزار هزار (دومیلیون) درهم** خراج به او بپردازد و به این گونه با قتیبه مصالحه کرد. (۶۸) قتیبه که از این نمایش قدرت خوشنود بود واپس بخراسان برگشت و حکومت سیستان را به عبدربه بن عبدالله داد و سپس به نعمان بن عوف داد. و این هنگامی بود که حجاج ولید بن عبدالملک هردو چشم از جهان فرو بستند و موقعیت قتیبه نیز در خراسان متزلزل گردید. زیر اسلیمان بن عبدالملک خلافت نشت و قتیبه که در این وقت سمرقند را فتح کرده و در آنجا میزیست، چون از سلیمان بیم داشت، نافرمانی آغاز کرد. و کعب بن حسان تمیمی که از قتیبه ناراضی بود پنهانی سپاه عرب را با خود همراه ساخت و بر اوبشورید و لشکریان در فرغانه قتیبه را با یازده تن از فرزندان قتیبه و برادر و برادران او کشتند و سرانها را به نزد خلیفه فرستادند و این واقعه بر طبق طبری در دیحجه ۹۶ به وقوع پیوست. (۶۹)

حکومت یزید بن مهلب در خراسان:

پس از میان رفتن قتیبه در ماوراءالنهر یا سمرقند، حکومت خراسان به یزید بن مهلب رسید که طرفدار یمنی ها بود. یزید بن مهلب همان کسی است که در قسوات و بیرحمی و خون ریزی دست کمی از حجاج و قتیبه نداشت و در گرگان چنان کشتار نمود که از خون مقتولین آسیاب را بگردش آورد و گندم آرد کرد و نان پخت و روزه خود را بدان نان افطار نمود. اکنون بعد از درگذشت حجاج و قتیبه، نوبت به او رسیده است. او نخست برادر خود مدرک را به سیستان فرستاد (۹۷ق) اما دیری نگذشت که او در گرفتن خراج از زنبیل ناکام گردید و یزید پسر خود معاویه را بجای برادر به سیستان گماشت. معاویه نیز نتوانست از زنبیل خراج کابل را حصول کند. در سال ۹۹ هجری که عمر بن عبدالعزیز بخلافت نشست، حکومت خراسان به جراح بن عبدالله رسید و او سبک بن منذر شیبانی را به سیستان گماشت. حکومت خراسان در رمضان سال ۱۰۰ هجری به عهده عبدالرحمن بن نعیم غانمی گذاشته شد و تاریخ سیستان از آمدن عبدالرحمن بن عبدالله قسری به سیستان در این تاریخ خیر می دهد. اما چنانکه معلوم است عبدالرحمن بن عبدالله قسری در واقع عامل اداری و مالی سیستان بود که در سال ۱۰۰ هجری همراه با عبدالرحمن بن نعیم که فرمانده نظامی بود به این سرزمین فرستاده شد.

تاریخ سیستان از نصب معارک بن صلت به حکومت سیستان سخن میگوید و اشاره میکند که همه این تغییرات در سال آخر حکومت عمر بن عبدالعزیز روی داده است. در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، زنبیل پرداخت خراج به حکام اعراب را متوقف نمود. در عهد یزید بن عبدالملک عمر بن هبیره، والی یزید دوم در عراق و مشرق، در سال ۱۰۰ هجری نخست قعقاع بن سوید را برای امور مالی و حکم بن عبدالله را برای اداره امور به سیستان فرستاد. بگفته مولف تاریخ سیستان، از کارهای نیک **قعقاع بن سوید** در سیستان کشیدن نهر طعام از رودخانه هیرمند بود که بر دروازه جنوبی زرنج میگذشت و بوستانهای جنوب زرنج را آبیاری میکرد. این مرد تا بمرد در سیستان والی بود. (۷۰)

در سال ۱۰۷ هجری یزید بن غریف همدانی بحکومت سیستان گماشته شد. یزید بشر حواری را صاحب شرط و محدث نامدار معمر بن عبدالله را به سمت قاضی القضاة و لایت برگزید. ایام فرمانروایی یزید بن غریف در سیستان روزگار پر آشوب بود و به سبب روش سختگیرانه ای که داشت مردم از او بیزار بودند. این شیوه حکومتداری خشم خوارج را برانگیخت و پنج تن از آنان بسرکردگی صبیح، بشر حواری رئیس شرط سیستان را کشتند. شورش خوارج بسراسر سیستان گسترش یافت و دامنه آن تا خراسان کشیده شد. در این میان والی، باری بلال بن ابی کبشه را برای گرفتن خراج به جنگ زنبیل فرستاد، اما وی بی آنکه در این جنگ به پیروزی دست یابد به زرنج بازگشت. ناتوانی ابن غریف در شکستن خوارج سیستان از یکسو و عدم وصول خراج کابل از سوی دیگر سبب گردید که وی از ولایت برکنار و اصف بن عبدالله شیبانی بجای او بحکومت سیستان برداشته شد.

بروایت تاریخ سیستان، در سال ۱۰۸ هجری گذشته از آنکه خوارج از درون این سرزمین را تهدید میکردند، زنبیل نیز از بیرون بر آن آتش روغن میریخت. اصف بن غریف از اعتماد بنفوس فراوانی برخوردار بود، اما نشان داد که شناخت چندان از وضعیت ارضی و اقلیمی قلمرو زنبیل ندارد و همه هشدارهایی را که در این زمینه مشاورن محلی به او میدادند ناشنیده میگرفت. باری سعی کرد تا در زمستان بر سرزمین زنبیل بتازد، اما در دام تاکتیک جنگی زنبیل گرفتار. اصف بن غریف خواست معابر صعب العبور قلمرو زنبیل را پشت سرگذارد، مگر در ناحیه تنگی گرفتار آمد و زنبیل با فرو گرفتن راهها اصف بن غریف و شمار زیادی از نیروهایش را از پای درآورد (۱۰۹ هجری). خالد قسری مجبور شد ولایت داران تازه ای به سیستان

بفرستد. نخست محمد بن حجر کندی و در پی او عبدالله بن ابی برده بن موسی اشعری را که شورش صبیح خارجی را در خراسان شکسته بود، به سیستان فرستاد. شعبان ۱۱۱ هجری - (۷۱)

خالد بن عبدالله قسری دومرتبه برادر خود اسد را به خراسان فرستاد. مرتبه اول از جانب هشام بن عبدالملک در سال ۱۰۵ هجری به حکومت منصوب شد، و اسد را در خراسان جانشین خود نمود، و اسد در سال ۱۰۶ به خراسان آمد و تا سال ۱۰۹ هجری در خراسان بود. گردیزی روایت میکند که: «اسد بن عبدالله و برادرش اشرس بن عبدالله قسری، حکام خلیفه برای تصرف املاک کسان، جماعتی را تازیانه زدند و دستهای جماعتی دیگر رانعل کردند.» (۷۲)

داکتر شجاع الدین شفا از قول ابن کثیر مؤلف «البدایه والنایه» مینویسد که: «خالد بن عبدالله قسری والی خراسان علاوه بر ۲۰ میلیون حقوق سالانه خود، یکصد میلیون درهم از املاک خود در خراسان بدست آورد، باضافه اینکه پسرش از املاک متصرفی خود ده میلیون درهم صاحب میشد.» (۷۳)

در سال ۱۰۹ خالد و برادرش اسد معزول شدند. و بار دوم در سال ۱۱۷ هجری و به گفته ابن اثیر در سال ۱۱۶ باز اسد بن عبدالله از جانب برادر حکومت خراسان یافت. و چهار سال امارت خراسان و ماوراءالنهر با او بود، و در ربیع الاول سال ۱۲۰ در بلخ درگذشت. (۷۴) بقول طبری در سنه ۱۲۰ هجری (= ۷۳۷ م) دهقان هرات در بلخ به اسد بن عبدالله قسری هدایایی به قیمت پنج میلیون درهم تقدیم داشت که در آن جمله دوقصر از طلا و نقره و ابرق های سیمین و زرین و دیبای مروی و قوهی و هروی و کره یی از طلای ناب بود. و این هدایا صحن خانه حکمران را پر کرده بود. این ارمغانهای دهقان هرات که به حکمران تازی در بلخ تقدیم شده بود، به ارزش پنج میلیون درهم بوده است. (۷۵)

گزارش بلاذری نشان میدهد که زنبیل مردان کوچکتر از حجاج را که از راه وروش وی پیروی میکردند، خوار میشمرد و به دیده استخفاف در ایشان مینگریست. وقتی یزید بن عبدالملک به خلافت رسید، زنبیل از پرداختن خراج به کارگزاران خلیفه سرباز زد و گفت:

«بر آن قوم گرسنه از نماز سیه شده که موزه هایی از برگ خرما به پا داشتند و به دیار ما می آمدند چه افتاده است؟»، گفتند: «پریشان شدند.» گفت: «اگر چند شما خوب روی تر از ایشان هستید، اما ایشان پیمان دارتر و دلپذیرترند.» نیز کسی از تازیان زنبیل را گفت: «تورا چه افتاده که باج به حجاج می پرداختی و ما را چیزی نمیدی؟» گفت: «حجاج مردی بود که چون به آرمان خویش میرسید به مالی که در راه آن هزینه کرده بود چشم نداشت، حتی اگر یک درهم از آن مال باز نمیگشت، اما شما چون یک درهم هزینه کنید چشم آن دارید که ده چندان باز ستانید.» زنبیل پس از آن به کارگزاران بنی امیه و نیز ابومسلم خراجی نمی پرداخت. (۷۶)

گفتنی است که آن دسته از فرماندهان و والیان عربی که از سرزمینهای مرکزی خلافت، به سیستان می آمدند، بالاتفاق نمی توانستند در برابر زنبیلها کاری از پیش ببرند. گویی آنان همگی نیروی کابلشاهان، و اراده مردم به ایستادگی و مقاومت در برابر تازیان را دست کم گرفته بودند. فرماندهان عرب نتوانستند دشواریهای ارضی و آب و هوای ناسازگار زمیندار و مهمتر از همه ناحیه برگشیده و سردتر زابلستان و غزنه را دریابند. تنها عیاران سیستان و در رأس یعقوب لیث و برادرش عمرو بودند که باشناخت و تجربه ایکه از محل داشتند توانستند در شرق سیستان تا زابلستان و کابلستان پیروزی های بدست آورند.

دوره حکومت عبدالله بن ابی برده در سیستان هفت سال طول کشید و کمتر حاکمی این همه سال در این سرزمین حکومت رانده است. تا آنجا که معلوم است این مدت دراز در صلح و آرامش گذشت. تاریخ سیستان حکومت خردمندان و عدالت پسندانه عبدالله و اقدام او را درگماشتن محدث معروف مکتب بصره عبدالله بن حسین، معروف به ابوحریریه قضای سیستان را می ستاید. همچنین این تاریخ از مسجدی یاد میکند که عبدالله بن ابی برده نزدیک دروازه فارس زرنگ برآورد و مستغلات فراوانی خرید برآن وقف کرد. مولف میگوید: این مسجد تا روزگار وی (یعنی تاسالهای میانی سده پنجم هجری = یازدهم میلادی) هنوز برجای بود. (۷۷) این حاکم با همه تدبیر و زیرکی توسط جانشین خود ابراهیم بن عاصم عقیلی جزری که در سال ۱۱۹ هجری به سیستان از سوی یوسف بن عمر تقی والی جدید عراق گماشته شده بود، زندانی و شکنجه و تمام دارایی او مصادره و در آخر کشته شد. حاکم جدید تا سال ۱۲۵ هجری یعنی تا پایان زندگی هشام در سیستان باقی ماند. (۷۸) و هیچ اشارتی نیست که در دوران حکومت خود بر قلمرو زنبیل تاخته باشد.

در شوال سال ۱۲۶ هـ (= ۷۴۳ م) یزید سوم منصور بن جمهور را از حکومت عراق برداشت و بجای آن عبدالله پارسا، پسر عمر بن عبدالعزیز را بجای او گماشت. عبدالله پارسا، حرب بن قطن هلالی را به حکومت سیستان فرستاد، اما دوره ولایت داری حرب دوره ای بسیار آشفته و پریشان بود. تاریخ سیستان آغاز درگیری فتنه و تعصب در میان اعراب سیستان را در این تاریخ قرار میدهد، اما نشانه های آشکاری در دست است که کشمکش های قبیلوی اعراب چندین دهه پیش از این آغاز شده بود. نفاق عمده در سیستان مانند سالهای گذشته، میان قبایل تمیم و بکرین وائل بود، و در میان گروه اخیر همدلی با خوارج، بویژه از ارقه ریشه های ژرف داشته است. این هیجان و اضطراب میان اعراب محلی حرب بن قطن را هراسان ساخت

تاآنجاكه سيستان راترك گفت و سوارين اشعر را به جانشيني خود گماشت. عبدالله پارسا باشنيدن خبر جبن حرب بن قطن، سعيد بن عمر را بجای او فرستاد وسعيد در محرم سال ۱۲۸ هجری = اکتبر ۷۴۵ میلادی وارد سيستان گرديد. سوار بن اشعر كه از تميميان بود در طی مدتی كه واليان عراق پی در پی تغيير می یافتند، قدرت خود را نگهداشت، اما بكریها زیرلوی یکی از اعضای خود بنام بحتز (يعقوبی، بجیر) متحد گردیدند. بحتز فرمانی از زبان عبدالله بن عمر عبدالعزيز جعل کرد و خود راحاكم سيستان وكرمان خواند. ولایتدار واقعی یعنی سعیدبن عمر كه خود از طرفداران تمیم بود نتوانست شناسایی بكریها را بدست آورد. بنابراین جنگ تمام عیاری میان دو گروه در گرفت كه مدت دو سال دوام كرد و طی آن علاوه از جوانان، بسیاری از بزرگان و پیران سيستان نیز كشته شدند و بدان سبب آن حرب را «واقعه الشيوخ» نامیدند. (۷۹) اکنون در زرنگ قدرت در دست غوغاومردم شورشی بود. توده مردم سوار بن اشعر را به امیری خویش برگزیدند (۱۳۰ هجری)، اما چندی نگذشت كه سوار از چشم مردم افتاد و بدست آنان كشته شد، بحتز را نیز از شهر بیرون كردند و سرانجام وی را در بیابان دریافتند و از پای در آوردند. عوام الناس امیری تازه بنام هیثم بن عبدالله البعث را برگزیدند، بدان شرط كه هیچ بكری را به سيستان (منظور زرنگ است) راه ندهد. (۸۰)

در این ایام قیام ابومسلم خراسانی بر ضد سلطه اموی به پیروزیهای دست یافته بود و نصر بن سيار آخرین فرمانده اموی در خراسان به غرب عقب نشسته بود. در همان روزها ابومسلم نیرویی مركب از ۳۰۰۰۰ (شاید ۳۰۰۰۰) مرد به فرماندهی مالك بن هیثم خزاعی به سيستان فرستاد. مالك به پای دروازه های زرنگ رسید و به مردم شهر دستور داد تا دروازه های شهر را بكشایند و حاكم اموی را با نیروی هزار نفری او به وی تسلیم كنند، اما مردم از خیانت به امیری كه خود برگزیده بودند و سپردن او به دست کسی كه قصد كشتن او را داشت سرباز زدند و حاضر شدند يك میلیون درهم فدیة پردانند و والی را از مرگ نجات بدهند. مالك این پیشنهاد را پذیرفت و پس از آن اجازه یافت به شهر و كهندژ آن در آید. (۸۱)

باقی دارد